

«میدان» روایتی از یک واقعه تاریخی در اوکراین است

روح آزادملت



حسین عیدی زاده

میدان چیست؟

یورومیدن اصطلاحی است که به موج اعتراضات و ناآرامی‌های مردمی در اوکراین اطلاق می‌شود که آغازگر آنها تظاهرات مردمی شب ۲۱ نوامبر سال ۲۰۱۳ در میدان استقلال کی‌یف، به‌منظور تحقق اتحاد و یکپارچگی بیشتر با اتحادیه اروپا، بود. ناآرامی‌های اوکراین از نوامبر ۲۰۱۳ و زمانی آغاز شد که ویکتور یانوکوویچ، رئیس‌جمهور اوکراین، از امضای یک قرارداد تجاری با اتحادیه اروپا سر باز زد و روابط خود را با کشور روسیه نزدیک‌تر کرد. دامنه این اعتراضات خیلی زود گسترده شد و تا جایی پیش رفت که مردم درخواست برکناری رئیس‌جمهور را داشتند. این اعتراضات ادامه داشت تا در نهایت به انقلاب ۲۰۱۴ اوکراین ختم شد.
اواخر ژانویه سال ۲۰۱۴ این اعتراضات بسیار جدی شده بود و مردم به‌دلیل فساد گسترده در دستگاه دولتی، سوءاستفاده از قدرت و نقض حقوق بشر، خیابان‌ها را خالی نمی‌کردند. این اعتراضات در میانه ماه فوریه به اوج رسید و وقتی پارلمان نمایندگان قدرت که قانون اساسی به شرایط پیش از سال ۲۰۰۴ خود برگردد، درگیری‌ها شدت بیشتری گرفت. درگیری‌ها از سوی پلیس، مسلحانه و به چند منطقه در کی‌یف کشیده شد. درگیری‌ها آن‌چنان در فاصله ۱۸ تا ۲۰ فوریه خونین شد که رئیس‌جمهور اوکران، ویکتور یانوکوویچ عقب‌نشینی کرد و تقاضنامه‌ای برای آرام‌کردن ناآرامی‌ها با حضور مقامات اروپایی امضا شد. با این حال معترضان با اینکه در شب ۲۱ نوامبر این تقاضنامه امضا شده بود باز هم به خانه‌ها برگشتند و اعلام کردند اگر تا فردا، یانوکوویچ استعفا ندهد درگیری‌ها مسلحانه می‌شود. پلیس عقب‌نشینی کرد و یانوکوویچ و تعدادی دیگر از مقامات، کشور را ترک کردند. پس از اشغال کاخ ریاست‌جمهوری اوکراین توسط معترضان و مردم در ۲۲ فوریه ۲۰۱۴، پارلمان این کشور به برکناری ویکتور یانوکوویچ و برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری پس از ۲۵ می ۲۰۱۴ رأی داد. در نتیجه این اعتراضات، بحران کریمه شروع شد. پس از اینکه جایگزین یانوکوویچ مشخص شد و دولت جدید سر کار آمد و تقاضنامه‌ای بین اوکراین و اتحادیه اروپا امضا شد، مردم باز هم دست از اعتراض برنداشتند تا فشار را بر دولت حفظ کنند و نگذارند طرفداران روسیه قدرت بگیرند. درحال حاضر بخش بیشتر اوکراین طرفدار استقلال اوکراین و نزدیک‌شدن به اتحادیه اروپا هستند. در جریان این درگیری‌ها بیش از صد نفر کشته شدند، نزدیک به هزارو ۹۰۰ نفر زخمی شدند و بیش از ۲۰۰ نفر به زندان افتادند. فیلم مستند «میدان» به کارگردانی سرگی لوزنیتسا، داستان همین درگیری‌ها در اوکراین است. این مستند درواقع بیداری یک ملت و کشف دوباره هویت ملی را روایت می‌کند. در این فیلم، لوزنیتسا به این قیام به شکل یک پدیده فرهنگی، اجتماعی و فلسفی نگاه کرده است. فیلم او سرشار از شور و هیجان، تلاش‌های قهرمانانه، وحشت، شجاعت، امید، یکپارچگی ملی، فرهنگ توده و فداکاری است. «میدان» اولین‌بار در جشنواره فیلم کن سال ۲۰۱۴ در بخش «نمایش ویژه» روی پرده رفت و با استقبال منتقدان روبه‌رود.

سرگی لوزنیتسا کیست؟

سرگی لوزنیتسا در پنجم سپتامبر ۱۹۶۴ در شهر بارانووچی در بلاروس به دنیا آمد. در آن زمان بلاروس بخشی از شوروی سابق بود. خانواده سرگی به کی‌یف در اوکراین نقل مکان کردند. سرگی نوجوان بود و تحصیلات دبیرستان خود را در اوکراین تمام کرد. او در سال ۱۹۸۱ وارد مؤسسه پلی‌تکنیک کی‌یف شد و در رشته ریاضیات و کنترل سیستم‌های کنترل به تحصیل شد. در سال ۱۹۸۷ او از این مؤسسه با مدرک مهندسی فارغ‌التحصیل شد. از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۱ سرگی در مؤسسه سایبرنتیک به‌عنوان محقق مشغول به کار شد. او

در این مؤسسه در زمینه‌های هوش مصنوعی و پردازشگرهای تصمیم‌گیرنده فعالیت می‌کرد. او در کنار این کارها به عنوان مترجم زبان ژاپنی هم فعال بود. در همین روزها بود که سرگی به سینما علاقه پیدا کرد و در سال ۱۹۹۱ در دانشگاه دولتی سینماتوگرافی روسیه (واقع در مسکو) ثبت‌نام کرد. او پس از گذراندن چندین امتحان دشوار در دانشگاه پذیرفته شد و در سال ۱۹۹۷ از این دانشگاه در رشته تهیه و کارگردانی فیلم فارغ‌التحصیل شد. او از سال ۲۰۰۰ در استودیو فیلم مستند در سن‌پترزبورگ مشغول به کار شد. او در سال ۲۰۰۰ برنده یک بورسیه در برلین شد و سال ۲۰۰۱ به همراه خانواده‌اش به آلمان مهاجرت کرد. او اولین فیلم خود را در سال ۱۹۹۶ ساخت؛ مستندی کوتاه به نام «امروز یک خانه می‌سازیم» که در جشنواره فیلم کراکوف برنده جایزه شد. لوزنیتسا به ساخت مستند تا سال ۲۰۰۸ ادامه داد و در این بین مستندهای بلند و کوتاهش در جشنواره‌های مختلف مثل لینزیگ و کارلووی واری تقدیر و تحسین شدند. مستندهای او اغلب موضوعی اجتماعی و تاریخی دارند. او در سال ۲۰۱۰ اولین فیلم داستانی خودش به نام «لذت من» را ساخت که در آن با روایت زندگی یک راننده کامیون به موضوعاتی مثل فساد و سوءاستفاده از قدرت می‌پرداخت. فیلم در بخش اصلی جشنواره فیلم کن پذیرفته شد، اما برنده نخل طلای کن نشد، در عوض جایزه بزرگ جشنواره تالین را گرفت. او دومین فیلم داستانی خود به نام «در مه» را سال ۲۰۱۲ ساخت که این فیلم هم در بخش اصلی جشنواره فیلم کن به نمایش درآمد و برنده جایزه فیبرشی شد. داستان «در مه» در سال ۱۹۴۲ و زمان اشغال بخشی از کرانه غربی شوروی به دست نازی‌ها می‌گذشت. بعد از این دو فیلم داستانی، لوزنیتسا دوباره به سینمای مستند روی آورد و ابتدا Pismo، را ساخت که درباره ساکنان یک آسایشگاه بود و در جشنواره‌های روتردام و کراکوف خوش درخشید، بعد از این او سراغ مستند «میدان» رفت که شهرت و نام او را به‌عنوان مستندسازی صاحب‌سبک، جهانی کرد.

بایانه‌کارگردان

متنی که در ادامه می‌خوانید یادداشتی است که لوزنیتسا در زمان اکران «میدان» در جشنواره فیلم کن منتشر کرد: «میانه ماه دسامبر به کی‌یف رفتم. می‌دانستم شرایط حاد است. می‌دانستم که باید آنجا باشم و باید فیلم بگیرم. تمامی دیگر پروژه‌هایم و قرارهایم را کنار گذاشتم و به میدان رفتم. فضای وجدآور روزهای اول چنان آرامش‌بخش و دلگرم‌کننده بود که حس می‌کردم دوباره به رحم مادرم برگشتم. هیچ زمان دیگری در زندگی‌ام چنین یکپارچگی، رفاقت و چنین حس واقعی آزادی را نه دیده بودم و نه تجربه کرده بودم. دیدن این همه آدم که داوطلبانه کنار هم کار می‌کردند، با نظم و خلوص واقعا بی‌نظیر بود. هر کس مشغول کاری بود؛ نگهدایی از میدان، کمک در آشپزخانه‌ها، کمک به مجروحان، بازی و اجرای برنامه‌هایی در خود میدان و هماهنگ‌کردن داوطلب‌ها. شب ۱۹ دسامبر، جشن سن نیکلاس بود. انگار در یک کارناوال فولکلور حاضر بودم– روح آزاد ملت از خوابی طولانی بیدار شده بود. در اولین هفته‌های میدان، خطر بیخ گوشمان بود، اما برای خنده و شوخی هم مجال بود. همان شوخ‌طبعی خاص اوکراینی، همان چیزی که به این ملت کمک کرده از برخی از تاریک‌ترین لحظات تاریخش نجات پیدا کند. به سیاست‌مداران بی‌لیاقت و فاسد می‌خندیدند، به‌جای اینکه از آنها متنفر باشند. انرژی پویا در حال ترکیب‌ن بود، تعدادی خواننده آماتور و چند شاعر مشغول خواندن آواز و شعرهای مسخره، اما صادقانه و پرشور روی صحنه میدان بودند. چقدر غذا و خوراکی آنجا بود… شاید این انقلاب خوش‌خوراک‌ترین

سرگی لوزنیتسا از ساختن مستند «میدان» می‌گوید لحظه ایثار نیکل‌اس راپولد

در جریان این اتفاق صورت گرفته است. اگر به «هملت» فکر کنیم، می‌شود فقط به داستان فکر کنیم و اصلا به مرگ هملت فکر نکنیم؟ چنین لحظه‌ای اساسی در داستان «هملت» است.
چنین فداکاری‌هایی درواقع جوانب مختلف یک اتفاق را نشان می‌دهد و شرایط را همان‌طور که بوده تصویر می‌کند. ایجاد ترس می‌کند و این ترس نوعی دریافت را نتیجه می‌شود. چیزی که برای من جالب است این است که جوامع بشری هنوز هم به چنین رخدادهایی نیاز دارد، منظورم فداکاری‌های ترازیک است، تا بتواند شکل جامعه‌بودن خود را حفظ کند. داستان «میدان» اصلا یک داستان خاص نیست، چون هر جامعه‌ای در تاریخ خودش چنین لحظات فداکاری و ایثاری داشته است. آزادی مفت ومجانی به‌دست نمی‌آید. همیشه باید بهایی برای شرافت بشری، برای حقوق بشر پرداخت داشت. سؤال اصلی این است که آیا مردم واقعا برای پرداخت این بها آماده هستند یا نه، و اگر آماده پرداخت این بها نیستند، آیا می‌شود آنها را بشرف شریف خواند؟ آیا شرافت دارند؟ یک گفته قدیمی است که می‌گوید: فردی که در زندگی چیزی پیدا نمی‌کند که ارزش مردن داشته باشد، زندگی پوچی داشته. پس همیشه باید چیزی در زندگی شما باشد که ارزش جان‌فداکردن داشته باشد. چرا ما این‌طوری هستیم؟ چرا انسان‌ها این‌طوری هستند؟

کامعیار خیلی سختی برای زندگی است…
تفکر شخصی من این است که هر آدمی باید طوری زندگی کند که هر روز برای مرگ آماده باشد. منظورم آدمای اخلاقی است.

کامعبار هم مثل خود اعتراض‌ها از نظر مذهبی

سینمای جهان



میدان دربارۀ ناآرامیهای اوکراین در سال ۲۰۱۴

انقلاب تاریخ بوده. آشپزخانه‌های صحرایی تمام طول روز و شب مشغول به کار بودند و شهروندان معمولی و داوطلب کی‌یف کامیون کامیون مواد خوراکی و غذاهای خانگی برای دیگران می‌آوردند. اصلا از کسی نمی‌پرسیدند که طرفدار اعتراض‌ها هستی یا مدافع رژیم… میانه ماه ژوئن حال و هوا عوض شد. دیگر کارناوال نبود. نبرد بود. خون ریخته می‌شد. دیگر اعتراضی آرام علیه رئیس‌جمهوری فاسد نبود. جنگی بود علیه رژیم شیطانی. یک انقلاب بود… «میدان» اولین فیلم در کارنامه مستندسازی به‌نسبت بلندبالای من است که در آن باید «زندگی واقعی» را دنبال می‌کردم، اتفاقات را باید همان‌طور که در حال رخ‌دادن بودند پیگیری می‌کردم. تجربه‌ای تازه و بسیار سخت برای من بود. اغلب، وقتی ساخت مستندی را شروع می‌کنم، ساختار کامل فیلم را در ذهنم می‌چینم. دقیقا می‌دانم فیلم کجا شروع می‌شود، روایت چطور شکل می‌گیرد و چطور به پایان می‌رسد. ساخت «میدان» تجربه‌ای کاملا متفاوت بود. تمام ماه ژانویه و فوریه تصاویر جدیدی از مبارزات به‌نسبت بلندبالای من رسید. تنش‌ها شدت می‌گرفتند و خون آدم‌ها ریخته می‌شد. من آن موقع مشغول تدوین فیلم بودم و نمی‌دانستم چه پايانی در انتظار فیلم است. فیلم را به چند بخش تقسیم کردم: مقدمه، جشن، نبرد و پی‌نوشت. هدف من این است که مخاطب را به میدان ببرم و کاری کنم این ۹۰ روز انقلاب را تجربه کند، همان‌طوری که انقلاب رخ داد. می‌خواستم خودم را از وقایع جدا کنم و بگذارم مخاطب خودش شاهد وقایع باشد، بدون استفاده از هیچ تفسیر و صدای روی تصویر. از نماهای بلند استفاده کردم تا بیننده را در روایت غرق کنم، سعی کردم تا آنجا که می‌شود صدای صحنه را ضبط کنم و بخش زیادی از آن را در فیلم استفاده کنم. «میدان» برای من یک معماست که هنوز آن را حل نکردم.

افتخارات و نظر منتقدان

«میدان» در جشنواره فیلم کن نمایش ویژه داشت و با استقبال منتقدان روبه‌رو شد، بعد در جشنواره فیلم آسترا روی پرده رفت و برنده جایزه بزرگ این جشنواره شد و بعد هم در جشنواره فیلم لندن نمایش داشت و نامزد جایزه بهترین فیلم مستند بود. «میدان» یکی از مستندهای محبوب سال ۲۰۱۴ منتقدان بود. فیلم در سایت متاکریتیک از ۱۰۰ امتیاز، ۸۶ امتیاز دارد که نشان می‌دهد منتقدان فیلم را دوست دارند. لژلی فلیرین در هالیوود ریپورتر در یادداشتی مثبت که درباره فیلم نوشته آن را «فیلمی حماسی و حیرت‌انگیز» توصیف کرده که یادآور «ریشه‌های قهرمانانه و روزنامه‌کاری مستندسازی است و با این حال بسیار مدرن است و از نظر فرمی بسیار جسورانه». جی ویسبرگ، منتقد روایتی هم در یادداشتی درباره فیلم نوشته است: «برخلاف اغلب فیلم‌های مستندی که در بحبوحه یک رخداد تاریخی ساخته می‌شوند، «میدان» را را فراتر از ناآرامی اوکراین می‌گذارد و به‌عنوان یک شاهد جذاب و یک الگوی درخشان خودش را معرفی می‌کند که آن‌قدر تازه و نو است که نمی‌شود تمامی ابعادش را درک کرد». مایکل اکتینسن، منتقد ویلیج وویس هم در نقدی توضیح داده که «مستند «میدان» خیلی راحت قدرتمندترین، جاندارترین و لازم‌ترین فیلم سال ۲۰۱۴ است. «میدان» شاید نزدیک‌ترین فیلم به توصیف بازن از فیلم-ماشین باشد؛ در این فیلم واقعیت ثبت شده، شفاف شده و به‌دلیل پیچیدگی ارگانیکش تکریم شده و بدون استفاده از سمومی مثل تاکید بی‌جا به مخاطب ارائه شده است.» اندرو پالور، منتقد گاردین هم در نقدی اشاره کرده فیلم لحظاتی کاملا بی‌نقص دارد. مخصوصا جاهایی که «به پیروی از دیدگاه آیزنشتاین دربرابر این ایده که جمعیت عامل کلیدی است، کوتاه نمی‌آید».

درباره طنز فیلم هم صحبت می‌کنید؟

بله، طنز! بگذارید مثالی بزنم. ما دو بار در فیلم آنهک «خداحافظ ویتای» را می‌شنویم که براساس آنهک ایتالیایی معروف «خداحافظ خوشگل» طراحی شده. منظورمان از ویتای همان ویکتور یانوکوویچ رئیس‌جمهور وقت اوکراین است. در «میدان» او را به شکل یک دلقک می‌بینیم. در روزهای اعتراض سخنرانی‌های بسیاری شد، ترانه‌های بسیاری خواندند و بسیاری از آنها لحن طنز داشتند. یک سری المان‌های طنز دیگر هم در فیلم هست که در بافت خود تصاویر بود. مثلا جایی یکی دارد با تلفن حرف می‌زند و معلوم است آن سمت خط ارزش می‌رسند کجا هستی و او جواب می‌دهد: «هنوز دعا می‌کنیم».

کامقرار بود فیلمی بسازید به نام «بابی یار».
یک فیلم داستانی
«کلاه سیاه» را سر هم کرده‌اند و سیر رخ‌دادن وقایع فیلم می‌خواستم فیلم را به همین شکلی که مستند را ساختم بسازم؛ بدون قهرمان و با تاکید به توده مردم و دنبال‌کردن ماجرا به شکلی مستندگونه. می‌خواستم ببینم چطور مردم آرام‌آرام به سمت جهنم می‌روند. فیلم‌های زیادی درباره هولوکاست ساخته شده و نشان می‌دهد این مسئله چطور شروع شده است. اما کمتر کسی می‌داند این ماجرا از ژوئن سال ۱۹۴۱ شروع شد. وقتی آلمان‌ها وارد شوروی شدند و شروع کردند به کشتن و اولین قتل‌عام واقعی هم در کی‌یف رخ داد.

کامبه‌نظر می‌رسد دوست دارید فقط درباره سوزوهای داغ فیلم بسازید.
هنوز هم در وطنان کارهای شما را نقد می‌کنند؟

برعکس است. این من نیستم که به چالش کشیده می‌شوم یا منتقدان با من مخالفت می‌کنند. این منتقدان هستند که به چالش کشیده می‌شوند و با مخالفت من روبه‌رو می‌شوند. آنها مشکل دارند، من که مشکلی ندارم.

ذره‌بین

درباره «کلاه سیاه»
فیلم آخرمایکل مان

مرگ فیلم‌ساز

نام مایکل مان برای ما دوست‌داران سینما در ایران همیشه همراه بوده با رویارویی آل پاچینو و رابرت دنیرو در فیلم «مخمصه»، با سکانس زیبای سرقت از بانک و پایان درخور فیلم. مایکل مان برای ما همان کارگردان فیلم خوش‌ریتیم «آخرین بازمانده هوپکین» است که داستان تکراری‌اش را با شور و هیجان روایت می‌کرد. مایکل مان برای ما کارگردان تریلر «وثیقه» است که همه‌چیزش تکراری بود، اما نمی‌شد از خیر تماشایش گذشت و با لذتی گناه‌آلود این فیلم اساسا تجاری را دنبال کردیم. اما «دزد»، یکی از جذاب‌ترین فیلم‌های مستقل دهه ۱۹۸۰ بود و شاید همین فیلم بود که اصلا نگاه‌ها را به مان تازه‌وارد به سینما (او سابقه طولانی در تلویزیون داشت) عوض کرد، فیلم، کیفیتی نوازگونه و هستی‌گرایانه داشت که هنوز هم پس از گذشت بیش از ۳۰ سال تماشایش را جذاب می‌نماید. این فیلم و بعدش «شکارچی انسان» (پیش‌درآمد «سکوت بره‌ها») آدم را مجاب می‌کرد که مایکل مان فیلم‌سازی هنرمند است و کارهایش را باید دنبال کرد، اما مان خیلی سریع به سمت سینمای تجاری لغزدی و با اینکه همیشه تلاش می‌کرد روی لبه باریک فیلم هنری و تجاری راه برود، اما موفقیتش در این کار «مخمصه» و «وثیقه» کم‌رنگ‌تر از شکستش در این زمینه «خودی»، «میامی وایس» و «دشمن مردم» بود. «دشمن مردم» چنان شکست مفتضحانه‌ای بود که مان شش سال از سینما دور شد و حالا با «کلاه سیاه» (اصطلاحی برای توصیف هرکرا) برگشته، فیلمی که قصاص بود مان پای آن اعاده حیثیت کند، اما نتیجه معکوس شده. «کلاه سیاه» یکی از بدترین فیلم‌های چندسال اخیر سینمای آمریکا و



کلاه‌سیاه – Blackhat
کارگردان: مایکل مان
بازیگران: کریس همزورث، وایولا دیویس و تانگ وی
محصول ۲۰۱۵ آمریکا
مدت: ۱۳۳ دقیقه

بدترین فیلم کارنامه مان است و حتی چهار دونتیونگ هم نتوانسته‌اند سروشکلی به آن بدهند. انگار جوانی پس از دیدن فیلم‌های اولیه مان تصمیم گرفته باشد یک فیلم اکشن هوشمندانه بسازد، اما این هوشمندی فقط در ذهن او مانده و به فیلم راه باز نکرده است. همه‌چیز در «کلاه سیاه» غلط از آب درآمده؛ از تصاویر مضحک‌کی که قرار است هک‌کردن سیستم‌های رایانه‌ای را نشان دهد تا انتخاب ابلهانه بازیگران (چیزی که در چهره کریس همزورث دیده نمی‌شود، نبوغ است و باور اینکه او «خداوندگار» هک و برنامه‌نویسی است غریممکن است). انگار مان و همکار فیلم‌نامه‌نویسش پس از خواندن کتابی از سید فیلد یا چطور در یک‌روز فیلم‌نامه‌نویس شوید، فیلم‌نامه «کلاه سیاه» را سر هم کرده‌اند و سیر رخ‌دادن وقایع فیلم و شکل‌گرفتن روابط بین شخصیت‌ها شکی باقی نمی‌گذارد. که نویسدگان فیلم هروقت مشغول نوشتن شده‌اند، یادشان رفته که دروز چه نوشته بودند. «کلاه سیاه» «فیلم جدید چندیاره» بدون رمق و ناخوسته خنده‌دار است که خیلی راحت می‌شود با محصولات استانی تلویزیون خودمان اشتباهش گرفت. احتمال برگشت مان به دنیای فیلم‌سازی بعد از این شکست همه‌جانبه خیلی کم است. امیدوارم در این مدت برگردد و دوباره فیلم‌های خودش مخصوصا «دزد» و «شکارچی انسان» و البته «مخمصه» و «وثیقه» را تماشا کند. حتما خودش خیلی زودتر و بهتر از دیگران می‌فهمد کجای کار اشتباه کرده.

هفتم پنج فیلم به‌یادماندنی درباره حافظه وذهن انسان هزارتوی ابدی

ذهن انسان و سازوکار حافظه همان‌قدر که موضوعی مهم برای علوم طبیعی و فلسفه بوده است، در سینما هم موضوعی جذاب بوده، مخصوصا اینکه هرگز نمی‌توان به‌طور صد‌درصد از سازوکار ذهن انسان و حافظه او سر درآورد. ذهن انسان به اندازه خود انسان سرشار از شگفتی است. قابلیت ذهن انسان و حافظه او برای ربط‌دادن و به‌یادآوردن گذشته و از طرفی ترکیب ناخودآگاه انسان با خودآگاه او، راه را برای سینماگران باز کرده است. سینما به لطف انعطاف‌پذیری‌اش می‌تواند ابعاد مختلفی از ذهن انسان را نمایش دهد و ۱۰ فیلمی که در اینجا معرفی می‌شوند، به‌یادماندنی‌ترین فیلم‌هایی هستند که درباره هزارتوی ذهن انسان ساخته شده‌اند.

۱. «درخشش ابدی یک ذهن پاک» / میشل گوندری ۲۰۰۴

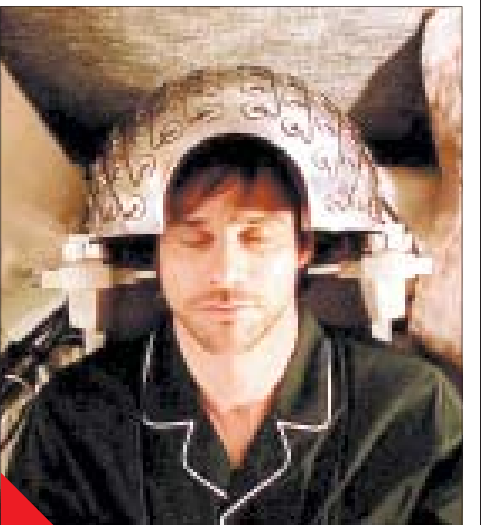
باید روزی دانشمندان دور هم جمع شوند و مغز چارلی کافمن را بررسی کنند و ببینند او چطور دنیا‌های عجیبی را که در «جان مالکویچ‌بودن»، «اقتباس»، «نیویورک، جزء به کل» و همین «درخشش ابدی یک ذهن پاک» می‌بینیم، خلق کرده است. فیلم، ماجرای جوتل و کلمنتین با بازی جیم کری و کیت وینسلست است که روزگاری دلبسته هم بودند. کلمناتی لاکونا هم یک محصول جدید دارد و اینکه می‌تواند در خاطره آدم دستکاری کند تا درهای عشق شکست‌خورده را فراموش کند. جوتل و کلمنتین این آزمایش را امتحان می‌کنند، اما جوتل نمی‌خواهد کلمنتین را فراموش کند. فیلم، تصویری است درخشان از اینکه چطور ذهن با احساسات مواجه می‌شود و چطور خاطرات در ذهن ما ثبت می‌شوند.

۲. «بادگاری» / کریستوفر نولان، ۲۰۰۰

مردی فقط ۱۵ دقیقه حافظه دارد و بعد همه‌چیز از ذهنش پاک می‌شود. او می‌خواهد بداند بر سرش چه رفته و عکس‌هایی که همراه دارد چه هستند، چه اتفاقی برای زنش افتاده و این خالکوبی‌های لعنتی روی تنش برای چیست. فیلم نولان با بهره‌بردن از بازی خوب گای پیرس در نقش اصلی و فرم قصه‌روانش (فیلم از انتها به ابتدا روایت می‌شود و بیننده را در جایگاه شخصیت اصلی قرار می‌دهد که خبری از گذشته خود ندارد) به یک فیلم ماندگار مستقل و همیشه‌تازه بدل شده است. معماهای فیلم به اندازه معمای قدرت حافظه جذاب هستند.

۳. «طلسم‌شده» /آلردو هیچاکا ۱۹۴۵

معلوم است که هیچکاک باید کارگردان «طلسم‌شده» باشد، چه چیزی بهتر از فراموشی و خاطرات پراکنده می‌تواند یک داستان معمایی و پرتعلیق خلق کند و چه کسی بهتر از هیچکاک می‌تواند چنین داستانی را فیلم کند؛ گریگوری پک در این فیلم نقش دکتر ادواردز را بازی می‌کند که تازه در یک آسایشگاه مشغول به کار شده و با دکتر پترسون با بازی اینگرید برگمن همکار شده. دکتر پترسون دل خوشی از حضور ادواردز در آسایشگاه ندارد. ادواردز قصد دارد درباره خاطرات سرکوب‌شده تحقیق کند و پترسون هم می‌خواهد از ذهنیت ادواردز سر دربیارد. رویارویی این دو در دنیای کابوس‌وار فیلم، به یکی از هراس‌آورترین فیلم‌های هیچکاک بدل شده و کیفیت رؤیاگون فیلم را می‌شود در دکوری که سالوادور دالی برای سکانس رویای فیلم طراحی کرده، دید.



جیم کری در «درخشش ابدی یک ذهن پاک»

۴. «چشمات رابازکن» /آلخاندرو آمه‌نابار، ۱۹۹۷

یک فیلم رؤیاگون از سینمای اسپانیا که به لطف فیلم‌نامه هوشمندانه و خلاقانه‌اش، اثری دیدنی است. فیلم، ماجرای مردی جوان و موفق است که در زندگی همه‌چیز دارد تااینکه یک روز یکی از عشاق قدیمی تصمیم به قتل او می‌گیرد و مرد تصادف می‌کند و از ریخت می‌افتد. او که ناامید شده، زندگی بدبختانه را شروع می‌کند، اما همه‌چیز وقتی یک روز صبح در خیابان چشم باز می‌کند، عوض شده. مرد با کنج‌کاو سعی می‌کند بفهمد چه درواقع کج‌لطیفی به فیلم است، اما این فیلم آن‌قدر بزرگ که دوباره به حالت ابده‌آلش برگشته. تلاش مرد درواقع بهانه‌ای است برای آمه‌نابار که وارد دنیای مرموز رؤیا و واقعیت و درک ذهن این دو شود. فیلم آن‌قدر درخشان بود که نسخه جذاب آمریکایی‌اش به نام «آسمان وانیلی»، به کارگردانی کمرون کرو و با بازی تام کروز، کامرون دیاز و بنیولوی کروز ساخته شد.

۵. «هیروشیما، عشق من» /آلن رن، ۱۹۵۲

«هیروشیما، عشق من» یکی از بهترین فیلم‌های تاریخ سینما و یکی از ستون‌های سینمای مدرن به شکلی خارق‌العاده به موضوع عشق و خاطره می‌پردازد؛ فیلمی شاعرانه و مرموز که با هربار دیدنش، درجه‌ای جدید رو به مخاطب گشوده می‌شود. اینکه فقط بخواهی فیلم را اثری در باب عشق و خاطره توصیف کنی، درواقع کج‌لطیفی به فیلم است، اما این فیلم آن‌قدر زیگرم که با این توصیف چیزی از بزرگی و اهمیتش کاسته نمی‌شود. این فیلم درواقع یک مکالمه طولانی بین دو نفر (یک بازیگر فرانسوی با بازی ایمانوئل ریوا و یک معمار ژاپنی با بازی ایچی اوکادا) است درباره مباربان هیروشیما. فیلم تصویری کابوس‌وار و رؤیاگون از تلاش این دو شخصیت برای یادآوری این حادثه تلخ ارائه می‌دهد و موفق می‌شود به شکلی غنایی نشان دهد که چطور احساسات است و ذهن او سعی می‌کنند واقعه‌ای چنین تلخ را تغییر دهند. تماشای فیلم برای مخاطبان غیرجدی سینما کاری دشوار است، اما هرکس فیلم را تا به انتها ببیند، در حالتی خلسه‌وار و شغف رها می‌شود؛ حالتی که چندان نامرتبط با دنیای رؤیا و خاطره نیست. «هیروشیما، عشق من» مهم‌ترین فیلمی است که درباره خاطره و حافظه انسانی به زبان شاعرانه ساخته شده است.